

بادبادک جان! کجا؟

انسیه موسویان



عنوان کتاب: شعر سبزه‌ها
 نویسنده: احمد خدادوست
 تصویرگر: سعیده زندی
 ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
 نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۵
 شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
 بها: ۸۰۰ تومان

خدا در سینه ماست
 *
 خدا نزدیک نرگس
 خدا نزدیک شب بوست
 گل و زیبایی گل
 نشان از خوبی اوست
 اما چون شاعر، به جای شعر گفتن، حرف می‌زند و توضیح می‌دهد، شعر به شعار نزدیک می‌شود:
 خدا در آسمان‌ها
 خدا روی زمین است
 خدا هر جا که باشد
 بزرگ و نازنین است
 در «شعر سبزه‌ها» نیز شاعر تلاش کرده است به کمک تصاویر شعری و با اشاره به جلوه‌های آفرینش خدا، به گونه‌ای غیرمستقیم، نگاه کودک را از توجه به سطح و ظاهر پدیده‌ها، فراتر ببرد و به عمق زیبایی این پدیده‌ها و مفاهیم نهفته در آن‌ها هدایت و به این شکل، باورهای مذهبی او را تقویت کند:

تصویرهای خیال‌انگیز و پر از لطافت کتاب «شعر سبزه‌ها»، در همان نگاه اول، هر خواننده باذوقی را دعوت می‌کند تا با قدم‌زدن در این باغ سرسبز، با بادبادک‌ها همسفر شود، غم پنهان در نگاه سارو تنهایی سینه‌سرخ را حس کند، شعر سبزه‌ها را ورق‌ورق بخواند و خدا را نزدیک نرگس و شب‌بو ببیند.

این کتاب، شامل ۱۲ شعر است که برای گروه سنی «ب» و «ج» سروده شده است. به لحاظ موضوعی، کتاب از تنوع خوبی برخوردار است:

جست‌وجوی پروردگار در طبیعت و جلوه‌های آفرینش، توصیف طبیعت، بیان رابطه عاطفی میان انسان (در این جا کودک) با محیط اطراف و اشیا و عناصر پیرامونش و... شعر اول، با پرسشی درباره خدا آغاز می‌شود و ابیات بعدی که در قالب جملاتی کوتاه و سهل و ممتنع بیان می‌شوند، همگی پاسخی است به این پرسش اساسی کودک:

تو پرسیدی: خدا کجاست؟

و من گفتم: همین جاست!
 خدا پیش من و توست

دفتر زمین
پیش روی ماست
برگ آن پر از
شعر سبزه‌هاست
*

شعر سبزه‌ها
نرم و سبز و شاد
می‌خورد تکان
روی دست باد
*

حرف آن پر از
عطر و رنگ و بو
وزن آن لطیف
مثل بال قو
*

معنی‌اش قشنگ
مثل غنچه‌هاست
شعر سبزه‌ها
شاعرش خداست

در این سروده‌ها، هر جا شاعر از بیان غیرمستقیم برای بیان مفهوم کمک می‌گیرد، موفق است، اما هر جا به بیان مستقیم و آموزشی می‌پردازد، در ورطه شاعرزدگی و تکرار گرفتار می‌آید. مانند شعر «مثل یک فرشته» که مضمونی دینی دارد، اما کشف تازه و شاعرانه‌ای در آن به چشم نمی‌خورد. هر چه هست، همان است که بارها و بارها شنیده‌ایم و خوانده‌ایم:

گرفتم مثل مادر
تمام روزه‌ها را
سرسجاده خواندم
دعای ربنا را...
*

همیشه وقت افطار
دلم پرواز می‌کرد
کسی مثل فرشته
دل را ناز می‌کرد
*

دل پروانه می‌شد
نگاهم مثل یک رود
تمام لحظه‌هایم
پر از نور خدا بود

(شعر «کسی مثل فرشته»)

در برخی از شعرهای این مجموعه، شاعر به بیان رابطه کودک با اجتماع می‌پردازد و توجه او را به واقعیت‌های موجود در اجتماع جلب می‌کند. در همین

راستا، در شعر «باد، همکار پدر»، به شیوه‌ای بسیار لطیف و کاملاً غیرمستقیم، از زبان کودکی که پدرش رفتگر است، به معرفی او می‌پردازد. در این شعر، با توصیف باد و تعبیر حرکت او به جارو کردن کوچه‌ها و ذکر این نکته که باد همکار پدر اوست، درمی‌یابیم که پدر کودک، رفتگر است:

باد، جارو می‌کشید
کوچه‌ها را تند و تیز
از تلاشش واقعا
کوچه‌ها می‌شد تمیز
*

من در این فکرم که باد
یک سپور خنده‌روست
می‌شود مثل پدر
با تمام کوچه دوست
*

مطمئن هستم که باد
هست همکار پدر
چون که هستند این دو تا
در محله رفتگر

(شعر «باد، همکار پدر»)

در این شعر، ضمن آن که شاعر مخاطب را به دیدن دوباره طبیعت و تأمل در آن، دعوت می‌کند، بدون آن که شعار بدهد و توضیحات کلیشه‌ای درباره رفتگرها و... بیاورد، به معرفی این گروه می‌پردازد.

همین نگاه، کمابیش در شعر «کودک گندم فروش» هم وجود دارد. در این شعر که لحنی روایی و داستان وار دارد، شاعر به توصیف شخصیت گندم فروش می‌پردازد:

داشت گندم می‌فروخت
کودکی توی حرم
از نگاهش می‌چکید
قطره قطره بوی غم

به نظر می‌رسد شاعر در همان ابتدا، با توصیفی که در بیت دوم می‌آورد، اگر چه بر ذهن و عواطف خواننده تأثیر می‌گذارد، به گونه‌ای قضاوت نیز می‌پردازد و قصد القای ذهنیت خود را به مخاطب دارد. تصویر قطره‌قطره چکیدن بوی غم که همراه با یک بیان آشنایی‌زدا و حس‌آمیز است، از همان ابتدا، این ذهنیت را به مخاطب می‌دهد که کودک حاضر در این شعر «غمگین» است.

در بند دوم، وضع ظاهری کودک را توصیف می‌کند:

موی او ژولیده بود
صورتش خاکستری
در شلوغی چشم او
در پی یک مشتری

آنچه در مورد
شعر «بادبادک،
انگشتر و پیراهن»
باید گفت، این است
که به لحاظ عاطفی
شعری تأثیرگذار
است، اما به لحاظ
ساختاری دچار
مشکلاتی است؛ از
جمله بخش‌هایی
که شعر به سبب
تنگنای وزن، دچار
دست‌انداز می‌شود
و از صمیمیت
و روانی فاصله
می‌گیرد.



در پایان بندی شعر، گرچه بیان خیال انگیز است، باز هم شاعر دچار کلی گویی شده است:

او به من یک بسته داد
من به او یک اسکناس
او شبیه غنچه شد
من شبیه برگ یاس

«شبیه غنچه و برگ یاس شدن»، تشبیهی بسیار کلی است که حذف وجه شباهت در آن، پیش از آن که حسن به شمار آید، شعر را دچار ابهام و کلی گویی کرده است.

«بادبادک، انگشتر و پیراهن»، اشیا و لوازم متعلق به کودک هستند. کودک نسبت به اشیا و لوازم خود، حس تملک و تعلق خاطر دارد و نگهداری آن‌ها، همیشه جزء دغدغه‌های کودک است. به همین دلیل، ممکن است فقدان آن‌ها، گم شدن یا خراب شدن این اشیا، برای او فاجعه به حساب آید. بر همین اساس، در شعر «انگشتر» که از زبان کودک روایت می‌شود، ماجرای گم شدن انگشتر او را می‌خوانیم.

انگشتر گم می‌شود و کودک مدتی با اندوه ناشی از آن سر می‌کند تا این که در خواب می‌بیند جاروبرقی آن را بلعیده است. صبح روز بعد، خواب کودک تعبیر می‌شود. شعر با بیانی عادی آغاز می‌شود:

انگشترم گم شد
توی اتاق اما
رفتم به دنبالش
آخر نشد پیدا

در ادامه، به بیان واکنش اطرافیان کودک، با زبانی تلخ و البته مستقیم، نسبت به این اتفاق می‌پردازد:

از بس به من گفتند:
بیچاره و بدبخت!
شد لحظه‌هایم تلخ
شد لحظه‌هایم سخت...

آن چه در مورد این شعر باید گفت، این است که به لحاظ عاطفی شعری تأثیرگذار است، اما به لحاظ ساختاری دچار مشکلاتی است؛ از جمله بخش‌هایی که شعر به سبب تنگنای وزن، دچار دست‌انداز می‌شود و از صمیمیت و روانی فاصله می‌گیرد.

مثلاً: کلمه «این» در بیت ذیل که کاملاً حشو است و به ضرورت وزن آورده شده:

نه توی کیفم بود
نه توی این مشت

ضمن آن که کاربرد کلمات «بلعیدن و تعبیر» و درک معنای آن برای گروه سنی «ب» و «ج» اندکی دشوار به نظر می‌رسد.

در این سروده‌ها، هر جا شاعر از بیان غیرمستقیم برای بیان مفهوم کمک می‌گیرد، موفق است، اما هر جا به بیان مستقیم و آموزشی می‌پردازد، در ورطه شعارزدگی و تکرار گرفتار می‌آید. مانند شعر «مثل یک فرشته»

هم‌چنین، کاربرد فعل «گشتم»، به جای «شدم» که در شعر بزرگسال هم دور از فصاحت و شیوایی است، در این بیت، زیبا نیست:
با دیدنش گشتم
یکدفعه غافلگیر

شعرهای «بادبادک» و «پیراهن من»، از زیباترین شعرهای این مجموعه هستند که از ساختاری روایی و داستان‌گونه برخوردارند. در هر دو شعر، شاعر از تکنیک گفت‌وگو بهره گرفته است. «گفت‌وگو» یکی از مهم‌ترین عناصر در داستان و هم‌چنین اشعار روایی و منظومه‌ها به شمار می‌رود.

در شعر بادبادک، گفت‌وگوی شاعرانه کودک با بادبادک را می‌خوانیم که طی آن، شاعر در جست‌وجو و تلاش برای رسیدن به نوعی شناخت از هستی و انتقال نوعی پیام است.

کودک که از دنیای پر از غم و غصه خسته شده است، از بادبادک مقصد سفرش را می‌پرسد و بادبادک در پاسخ کودک، به توصیف آن مکان آرمانی که بدون شک بسیار دور است (و احتمالاً در آسمان، جایی نزدیک رنگین‌کمان) می‌پردازد:

و روان باشد. همین‌طور استفاده از کلمه «جان» در خطاب به بادبادک، صمیمیت و کودکانگی خاصی به زبان شعر بخشیده است.

در شعر «پیراهن من» نیز از تکنیک گفت و گو استفاده شده است؛ گفت و گوی شاعرانه کودک با مادر اتفاق ساده گم شدن پیراهن کودک (احتمالاً در اثر وزش باد)، به شکلی شاعرانه و خیال‌انگیز، محور اصلی گفت و گوی مادر و کودک است:

مادر:

- پیراهنت کو؟

کودک:

- رفت آسمان‌ها

باد آمد و برد

پیراهنم را!

مادر:

- آن را به کی داد؟

کودک:

- کادو به خورشید

با دیدن آن

خورشید خندید

*

پوشیدن آن را

خورشید روشن

اندازه‌اش شد

پیراهن من!

(شعر «پیراهن من»)

در این شعر، استفاده از صنعت تشخیص، در جان بخشیدن به باد و خورشید، زیبایی خاصی به شعر بخشیده است؛ ضمن آن که رابطه و تعامل میان عناصر هستی (باد و خورشید) که به شکلی شاعرانه بیان شده، قابل توجه است. یکی دیگر از شعرهای زیبا و موفق این کتاب، شعر «شمالی و جنوبی» است. این شعر نیز ساختاری داستان‌گونه دارد؛ با این تفاوت که در این داستان، حادثه و اتفاقی روی نمی‌دهد، بلکه تنها با «شخصیت‌پردازی» روبه‌رو هستیم.

در این شعر، با دو شخصیت، یکی کودک شمالی و دیگری کودک جنوبی آشنا می‌شویم. راوی ابتدا به توصیف شخصیت مقابل، یعنی بچه جنوبی می‌پردازد. در این توصیف کوتاه، به جنبه‌های مختلفی از شخصیت جنوبی اشاره شده است و مخاطب می‌تواند با شکل ظاهری، اطلاعات جغرافیایی از محل سکونت، دلمشغولی‌های کاری و احساس و عواطف شخص مورد نظر آشنا شود:

تو بچه جنوبی

قشنگ و ناز و خوبی

دو چشم تو چه زیباست



بادبادک جان! کجا؟

می‌روم تا آسمان

می‌روم آن دور دور

پهلوی رنگین کمان

*

چند روزی می‌روم

خانه‌اش مهمان شوم

راحت از این غصه‌ها

خرم و خندان شوم...

*

کودک پس از شنیدن پاسخ بادبادک، از او می‌خواهد

تا او را با خود ببرد و همسفر کند:

بادبادک جان! چرا

می‌روی بی‌همسفر؟

دستهایم را بگیر

با خودت من را ببر

(شعر «بادبادک»)

استفاده شاعر از جمله‌های کوتاه، ساده و طبیعی،

بی‌آن‌که ارکان جمله را به هم ریزد و تغییری در ساختار

نحوی کلام ایجاد کند، باعث شده زبان شعر بسیار صمیمی

استفاده شاعر از

جمله‌های کوتاه،

ساده و طبیعی،

بی‌آن‌که ارکان جمله

را به هم ریزد و

تغییری در ساختار

نحوی کلام ایجاد

کند، باعث شده زبان

شعر بسیار صمیمی

و روان باشد.

به رنگ آب دریاست
درخت نخل داری
به فکر درس و کاری
همیشه می شوی بیست
غمی به سینهات نیست

(شعر جنوبی و شمالی)

سپس با شخصیت بچه شمالی که همان راوی است، آشنا می شویم:

منم ولی شمالی
به رنگ سبز شالی
برنج و چای دارم
به فکر درس و کارم
همیشه می شوم بیست
غمی به سینهام نیست...

(شعر شمالی و جنوبی)

بند پایانی، نقطه به هم پیوستن و دوستی این دو شخصیت به ظاهر مقابل است که با دعایی صمیمانه به پایان می رسد:

من و تو مهر مانیم
شبیبه آسمانیم
خدا کند همیشه
چو آسمان بمانیم

این شعر در قالب مثنوی سروده شده و نشان می دهد که شاعر در تلاش برای استفاده از قالبی غیر از چارپاره (که قالب مسلط بر شعر کودک و نوجوان است) تا حد زیادی موفق بوده است.

به جز شعر جنوبی و شمالی که مثنوی و شعر سبب و سار که «سه پاره» است. سایر شعرهای این مجموعه در قالب چار پاره سروده شده اند. همان گونه که اشاره شد، چارپاره یکی از قالب هایی است که از آغاز تاکنون، تسلط بی چون و چرای خود را بر شعر کودک و نوجوان حفظ کرده است. در این میان، گاه شاعران تلاش کرده اند تا با استفاده از برخی شگردها و نوآوری ها، قالب های جدیدی به شعر کودک ارائه کنند، از جمله «سه پاره»:

یک سبب قرمز
از شاخه افتاد
آهسته پایین

*

شد صورت سیب
از شدت زخم
پرچین و غمگین

*

یک سار آمد
برداشت آن را

گرچه قالب «سه

پاره» هنوز جایگاه

محکم و تثبیت

شده ای ندارد، چون

برخی شاعران

کودک آن را به

کار برده اند، برای

نوآوری و ابتکار در

عرصه قالب، قابل

توجه و تأمل است.

شعرهای «بادبادک»

و «پیراهن من»، از

زیباترین شعرهای

این مجموعه هستند

که از ساختاری

روایی و داستان گونه

برخوردارند. در هر

دو شعر، شاعر از

تکنیک گفت و گو بهره

گرفته است.

همراه خود برد

*

بیچاره شاخه

از دوری سیب

هی غصه می خورد!

(شعر «سیب و سار»)

گرچه قالب «سه پاره» هنوز جایگاه محکم و تثبیت شده ای ندارد، چون برخی شاعران کودک آن را به کار برده اند، برای نوآوری و ابتکار در عرصه قالب، قابل توجه و تأمل است.

*

در شعر «سینه سرخ»، عنصر «عاطفه»، اصلی ترین نقش را ایفا می کند، به گونه ای که حتی سایر عناصر شعر را تحت الشعاع قرار می دهد. این شعر با بیانی توصیفی و روایی از یک وضعیت آغاز می شود. شاعر ابتدا به توصیف مکان و فضای سرد زمستانی می پردازد:

بغض سرد آسمان

برف و باران و تگرگ

چکه چکه می چکد

بغض هایش روی برگ

سپس شعر با توصیف تنهایی سینه سرخ ادامه می یابد:

سینه سرخی در هواست

می نشیند روی برف

با نگاهش بی صدا

می زند با برگ حرف

در بند پایانی با بیان یک آرزو، شاعر ضرورت توجه به محیط پیرامون، موجودات و... و لزوم کمک و همدردی و همدلی با آن ها را یادآور می شود؛ همدلی و محبتی که می توان به راحتی آن را به سایر عناصر و پدیده های هستی تعمیم داد:

کاش او هم مثل سار

زیر هشتی خانه داشت

در میان خانه اش

اندکی هم دانه داشت!

(شعر «سینه سرخ»)

کتاب، با شعر «قطار هفته» پایان می یابد. روزهای هفته به قطاری تشبیه شده که سوت زنان از راه می رسد، کودکان را سوار می کند، همراه با سرود و خنده و شادی می برد و می برد تا به «شهر جمعه» ها می رسد:

به هر کجا که می روم

گل و پرنده می برم

سبد سبد به هر کجا

سرود خنده می برم!